



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۵/۱۳

سیدهاشم سدید

## اندیشه ها را باید برای اندیشیدن آموخت

قسمت اول

جناب روغ با چه نیتی عبارت "اندیشیدن را فرا بگیریم..." به کار برده اند، موضوع بحث من نیست. شوخی، طنز یا جددر جای خود؛ مهم معنا و پیام مهمی است که در همین عبارت کوتاه و گویا نهفته است. همین یک نکته برای کسانی که به جای پرداختن به نام و پیشه و سال و ماه و روز تولد و شهر و کشور اندیشمندی عادت به اندیشیدن و تعقل و استنتاج نتیجه دارند، مانند شیر گرم و شربین و گوارای است که بعد از گردش چندین ساعته و عالمی از خستگی نوشیده می شود. یکی و پخته!

با اندیشیدن، بعد از دقت و مرور اندیشه ها، ولی پای اندیشه ها برای همیشه به نام احکام ابدی نماندن است، که انسان به نتایج و پیش فرض هائی که مبدای اندیشیدن برای خلق اندیشه های والاتر و بیشتر می باشد، می رسد.

هیچ اندیشمندی حق ندارد روند و عمل اندیشیدن را با این برداشت نادرست که دیگران اندیشیده اند و بر مبنای اندیشه های دیگران احکامی صادر شده است که به نظر درست و خردمندانه می آیند، اخلاصاً با این برداشت که حرف فلان اندیشمندی بزرگ (که شاید در آخر کار اصلاً آنقدر بزرگ هم نباشد) مکمل همه اندیشه ها است و دیگر ضرورتی برای اندیشیدن مزید برای ما باقی نمانده است، آخرین کلام معرفی کند. کما این که هیچ انسانی، چه اندیشمند و چه غیراندیشمند، حق ندارد اندیشه ها را به نام این که صاحب آن اندیشه چیزی برای گفتن ندارد، نادیده بگیرد، زیرا اندیشه ای وجود ندارد که مطلب یا پیامی مثبت یا منفی در آن برای آموختن به شکلی از اشکال وجود نداشته باشد.

بنا بر این باید از لا به لای اندیشه ها، به خصوص از جولانگاه اندیشه های فلسفی - کلامی - علمی برای رسیدن به عرصه های جدید اندیشه، باید با احتیاط و تأمل و بدون شتاب گذر کرد. تمرکز ما بر روی اندیشه ها باید به اندازه ای باشد که مغز های ما را به حرکت در آورد. اندیشه ها باید محرک اندیشیدن باشند، نه تنها مسافری در کاروان سرای ذهن ما که بعد از سپری کردن شبی راهش را می گیرد و می رود؛ و یا به مثابه حاکم مطلق العنانی بر قلمروی تفکر آزاد، پویا و خلاق ما.

فعالیت ذهنی باید فعالیتی باشد که قدم به قدم، و جب به جب و پیوسته به پیش می خزد. چنین فرایندی، یعنی استمرار اندیشیدن و دنبال کردن اندیشه های نو از حیرت انسان های اولیه نسبت به وجود و هستی تا حیرت انسان های عصر ما ادامه داشته است و تا انسان حیات دارد وجود و ادامه خواهد داشت. اطراق کردن در کاروان سرا های اندیشه های اندیشمندان پیشین زاینده اندیشه های تازه و نوظهور نیست. مرکبی که اندیشه ها را به پیش می برد تنها اندیشیدن است. پس آن چه لازمی تراست این است که از همه اولتر اندیشیدن را با همه قواعد لازمش بیاموزیم. اندیشه ها باید وسیله ای برای آفرینش اندیشه های نو به نو و بکر باشند. اندیشه ای که اندیشه نیافریند ارزش صرف وقت را ندارد! زمانی نوشته ای داشتیم که عنوان آن را گذاشته بودم: "دلیل این تغییر چیست؟". هرکس نظری داد، اما هیچ کس به پایه و اساس دلیلی که همان فقدان اندیشه ورزی یا اندیشیدن و نبود آزادی اندیشه در میان مسلمانان بود اشاره ای نکرد.

من پاسخ خیلی از سؤال ها را در مورد این که چرا (غرب پیش رفت و) مسلمانان با آن همه ثروت و قدرت و دسترسی به علمی قبل از زمان خود و آن همه ترجمه و تألیف عقب ماندند در فقدان فرهنگ اندیشیدن و بیشتر از آن در فقدان آزادی اندیشیدن و آزادی پرس و پال می دانم. همین طور دلیل دست یافتن جهان غرب به این همه اکتشافات علمی را تنها در اندیشیدن و داشتن آزادی اندیشه و بیان و پرسیدن می دانم.

در جهان اسلام از اواخر قرن پنجم هجری قمری حق اندیشیدن از مردم گرفته شد. تا زمانی که این حق وجود داشت "واصل ها" و "بصری ها" و "فارابی ها" و "ابن سینا ها" و "ابن میمون ها" و "ابن هثیم ها" و "رازی ها" و... به وجود آمدند. تمایلات اندیشمندان ای که از دهه پنجم قرن اول هجری قمری، در دوران بنی امیه با جدیت شروع شده بود در قرن چهارم و پنجم هجری به اوج خود رسید. دلیل این ترقی استفاده از کتب اندیشمندان ملل دیگر و اندیشه هائی بود که در پی اندیشیدن "الغزال ها" و "بصری ها" و "فارابی ها" و "رازی ها" و "ابن هثیم ها" به وجود آمدند.

چرا غرب قوانین خوب دارد؟ چون می اندیشند و به اندیشمند احترام می گذارند و اندیشیدن را تشویق می کنند!

تجربه گرائی غرب از چه ناشی می شود؟ از اندیشیدن! نگرش های نوی غرب از کجا منشاء گرفته است؟ از اندیشیدن؛ از آزادی اندیشه و از احترام به اندیشمندان و تشویق به اندیشیدن! تکنولوژی غرب، طبابت پیشرفته غرب، آبادی و رفاه مادی غرب، قدرت نظامی غرب، ثروت غرب، تسخیر آب و هوا و... همه حاصل اندیشیدن و آزادی است.

در غرب امروزی تمام چهار چوب های فکری دقیق و منظم هستند. برای هر چیز و هر کاری "نورم" و مقیاس وجود دارد.

چرا؟ چون با تجربه به این نتیجه رسیده اند که داشتن مقیاس و نورم امری است خوب و به سود جامعه.

از کدام راه به این نتیجه رسیده اند؟ از راه اندیشیدن و مرور و مقایسه اندیشه ها و نتیجه گرفتن و مشاهده! اختراع قطب نما، ساختن و استفاده از باروت در ادوات نظامی و برای از بین بردن موانع طبیعی و... ساختن ماشین چاپ و اختراع تلسکوپ مهم ترین عوامل پدید آمدن عصر جدید است.

اختراع قطب نما کار دریانوردی را آسان کرد. ساختن باروت و سلاح های جدید این امکان را برای اروپا فراهم ساخت که بر کشورهای هائی که برای شان از نظر ثروت و تجارت و مواد خام ارزشمند به نظر می رسیدند در تمام قاره های دیگر تسلط پیدا کنند.

صنعت چاپ برای ترویج آرای متفکرین دوره رنسانس و دوره های قبل از آن وسیله شد. تنها از طریق نشر کتاب های متعدد و سودمند با استفاده از صنعت چاپ علوم از انحصار کلیسا خارج گردید و در دسترس عامه مردم گذاشته شد. بالاخره اختراع تلسکوپ، که از سه اختراع دیگر دیرتر صورت گرفت، سبب شد که انقلابی در زمینه نجوم به وجود بیاید.

همه می دانیم که کشف و اختراع این وسائل اروپا را بر جهان اسلام و سائر تمدن های بشری برتری بخشید. دستیابی به همه این وسائل از راه اندیشیدن (تفکر عقلانی) و آزادی اندیشه و آزادی عمل به دست آمد، اموری که در جهان اسلام به نام دین و به نام خدا جلو آن را گرفتند.

همین سه عامل، تفکر عقلانی، آزادی اندیشه و آزادی عمل بود که اقتصاد طبیعی (مبادله کالا به کالا) به اقتصاد مالی و بانک داری تبدیل شد، صنعت و تجارت رونق یافت و بالاخره شرایط رهائی از سلطه کلیسا و زمین داران بزرگ فراهم گردید و بورژواها روی کار آمدند. بدون اندیشیدن و تفکیک خوب از بد هیچ یک از تغییرات به وجود نمی آمد.

کشورهای اسلامی نتوانستند، با آن که در سطح عالی تری از زندگی و فرهنگ و تمدن قرار داشتند (به دلیل سخت گیری های شریعتمداران بی خبر از دین و غافل از دنیا) به آن سطحی از رشد و ترقی برسند که اروپائیان رسیدند. (رسالة الغفران) "معری"، که حدود هزار سال قبل از امروز نوشته شده بود، بر افکار "دانته" تأثیر به سزای داشته است. همین طور (بهشت گمشده) "میلتون"، که قرار نوشته "عزت ملا ابراهیمی" در کتاب (مقایسه تطبیقی آرای اعتقادی) "عمر خیام" و "ابوالعلائی معری" تحت تأثیر کتاب یاد شده نوشته شده است.

کتاب (قانون) "ابن سینا" قریب هفت صد سال در پوهنتون های اروپا تدریس می شد. این کتاب که به زبان های مختلف ترجمه شده است، هنوز هم برای آشنا ساختن محصلان طب با طب قدیم در پوهنتون های جهان تدریس می شود. اصل کتاب به عربی نوشته شده است. برای تثبیت بی علاقگی ما به اندیشیدن و کارهای علمی - هنری - فلسفی همین بس که تا پنجاه - شست سال پیش هیچ دری/فارسی زبانی - تا جایی که من اطلاع دارم - به ترجمه این کتاب علاقه ای نشان نداده بود!

بر گردیم به انسان اروپائی و علاقه آن به علم و هنر و فلسفه و اندیشه و اندیشیدن و زندگی: انسان اروپائی در دوره هائی که حق اندیشیدن از انسان شرقی - مسلمان - آرام آرام گرفته می شد، خود را به تدریج از بند کلیسا و نیروهای آسمانی آزاد می ساخت. یکی در بند می شد، و دیگری زنجیرها را آرام آرام پاره می کرد! همه تحولات و تغییرات سازنده و مثبت در اروپا محصول اندیشیدن و آزادی اندیشه بود!

با اندیشیدن است که انسان به این نتیجه می رسد که خدای "سپینوزا" نمی تواند خدای دین باشد. چرا؟ چون سپینوزا باور نداشت که کتاب مقدس کمکی به شناخت حقیقت کند، در حالیکه حقیقت در دین، که همان خدا باشد، با همه صفاتش توصیف شده و شک کردن به وجود و صفات وی به هیچ وجه جایز نبود - و جایز نیست.

چنین نتیجه ای با مرور اندیشه ها و با اندیشیدن به دست می آید! با مروری اندیشه های فلسفی سپینوزا و اندیشه های دینی و تعقل و تعمق، یعنی اندیشیدن خلاق و نظام مند است که به این امر پی می بریم که تفکر سپینوزا بر پایه تعقل استوار است؛ خلاف تفکر دین که بر بنیاد تعبد بنا یافته است.

دادگاهی متشکل از شیوخ کنیسه او را به جرم کفر و الحاد و به جرم این که گفته بود: عالم به منزله بدن خداست و فرشتگان زاده خیالاتند و نیز به دلیل نقد تورات تکفیر کرد. اگر خدای سپینوزا با خدای شیوخ کنیسه، یعنی خدای دین یکی بود، چرا او را تکفیر و لعنت کردند؟

دین می گوید یگانه راه شناخت خدا و هستی، کتاب خداست. از نظر دین، کتاب، خواه تورات، خواه انجیل و قرآن، کلام خداست و خدا خودش را از طریق همین کتاب (ها) و با زبان و کلام خود شناخته است. پایه شناخت از نظر دین، کتاب های مقدس (تورات یا انجیل و یا قرآن) است، در حالیکه سپینوزا به این سخن بی باور است و عقل را پایه شناخت خدا و هستی قرار می دهد.

سپینوزا دوزخ را غیر واقعی می خواند و طی نامه ای به جواب کشیشی به نام "آلبرت بورگ" می نویسد: «من ادعا نمی کنم که بهترین فلسفه را یافته ام، اما می دانم که حقیقت را می توان شناخت. تمام دلیل هائی که شما در نامه خود اقامه کردید، فقط در طرفداری از کلیسای رومی است. آیا معتقدید که با آن ها می توان اقتدار این کلیسا را به روش ریاضی اثبات کرد؟ و چون این چنین نیست چگونه می خواهید باور کنم که برهان های من، ساخته و پرداخته ارواح خبیث است و سخنان شما مُلهم از پروردگار؟ افزون بر آن، من می بینم و نامه شما نیز آشکارا نشان می دهد که برده این کلیسا شده اید، نه به خاطر عشق به خداوند، بلکه از بیم آتش دوزخ که تنها علت خرافه است. این خرافه را از خود دور سازید و خردی را که خداوند به شما ارزانی داشته به رسمیت بشناسید و اگر نمی خواهید جزو موجودات فاقد خرد به شمار آئید، از آن بهره گیرید. بس کنید و خطا های ابلهانه را معما و راز ورزی جلوه ندهید!»

چند نکته در این گفتار قابل تأمل است:

- ۱- اعتقاد دین به دوزخ، خلاف نظر سپینوزا؛ که نشان دهنده بی باوری سپینوزا به کلام صریح خدای دین می باشد.
- ۲- سپینوزا، مانند همه اندیشمندان و علمای غیر دینی، شجاعانه اعتراف می کند که حقیقت را نیافته است، ولی ادعای ادیان این است که حقیقت همان است که در کتب دینی تبیین شده است. دین به این سخن چنان مصرانه پا می فشارد که کسانی را که بدان شک کنند کافر و قابل عقوبت شدید می داند.
- ۳- دلایل قبول دین را نه در منطق ادیان (تمام ادیان) بلکه در ترس از آتش دوزخ و عقوبتی می داند که خدای دین آن را برای سرکشان و بی دینان معین کرده است. مبنای کاری که از ترس، یا به دلیل پاداش صورت گیرد، می تواند متقن و محرز نباشد.

۴- سپینوزا اعتقاد به دوزخ را خرافه، یعنی وهم یا افسانه و پندار می نامد. معنی این سخن این است که خدایی که از دوزخ سخن می زند، اگر کمی دقت کنیم، خود نیز خیالپرست و متوهم و افسانه پرداز است. با این دید آیا سپینوزای فیلسوف و متفکر و منطق داند می توانست این خدا را به خدایی بپذرد؟

۵- و بالاخره دیده می شود که "آلبرت بروگ" کشیش را، که بدون تفکر مستقل و آزاد دین را به شکل تعبدی پذیرفته است مسخره کرده، بترده، یعنی اسیر و غلام و بنده کلیسا معرفی می کند.

با چنین موضع گیری در برابر دین و خدای دین، چگونه می توان قبول کرد که خدای دین و خدای سپینوزا یکی هستند؟ سپینوزا از این هم پیشتر می رود و با اشاره به جملات و عبارات و کلمات:

■ "این خرافه را از خود دور کنید"،

■ "خردی را که خداوند به شما ارزانی داشته به رسمیت بشناسید"،

■ "موجودات فاقد خرد"، "خطا های ابلهانه را معما جلوه ندهید"،

■ "بس کنید" و "بترده"، آنانی را که به دوزخ و آتش دوزخ باور دارند (آتشی که خدای دین از آن به صراحت و نه یکبار، که ده ها و شاید هم صد ها بار سخن زده است) تحقیر می کند و فاقد شعور و خرد می خواند و ابله می نامد (سپینوزا از روی احترام به عقاید دیگران است که خدای دین را خداوند می خواند؛ نه از روی اعتقاد به او).

برای فهم پیام های پیچیده در لفافه ها، باید لفافه ها را باز کرد. پیام ها همیشه با صراحت بیان نمی شوند. راه باز کردن لفافه ها و فهم مفاهیم مکتوم در پیام ها چیست؟ تنها وقت گذاشتن و اندیشیدن شجاعانه و آزاد و مستقل!!

موسی، عیسی و محمد منکر دوزخ، و آتش و عذاب دوزخ نیستند، چرا که خدای شان بر حق بودن دوزخ را به آن ها خیر داده است.

"اگر نمی خواهید جزو موجودات بی خرد باشید"، چه معنی می دهد غیر از مسخره کردن و کوچک خواندن! در این نامه سپینوزا با همه آداب دانی و صفات اخلاقی دیگر کشیش مذکور را ابله و خرافه پرست می نامد و در پایان با تحکم به کشیش، که دین را برای عوام قابل فهم نمی داند، خطاب می کند که "بس کنید"، نادانی ها یا خطا های تان را به نام راز های پوشیده جلوه ندهید!

سپینوزا از کدام خطاها یاد می کند؟ آیا این خطاها همان ترهاتی نیست که شریعتمداران برای پوشاندن تعالیم گنگ و بی بنیاد و غیر منطقی دین روی آن ها نام معما را گذاشته اند؛ تعالیمی که به نام کلام خدای دین جعل شده است!

برتراند راسل، ریاضی دان، فیلسوف، مؤرخ و منطق دان و برندهٔ جایزهٔ نوبل در ادبیات برای انسان گرایی و آزادی بیان، در مبحثی زیر عنوان "مسئله اخلاقی"، صفحه ۳۱، کتاب "چرا من مسیحی نیستم" می نویسد:

«حالا بمسائل اخلاقی میرسید، از شخصیت اخلاقی مسیح نقص بسیار جدی بخاطر می کند، که عبارت از عقیده او به جهنم است. . . بطوری که در انجیل ذکر شده مسیح به چنین مجازات ابدی معتقد بود. . . من خودم دارای

چنین احساسی نیستم که کسانی که عمیقاً شایستگی اخلاقی داشته باشند یک چنین تنبیه ابدی و لایزالی را باور کنند. . شما فی المثل چنین وضعیتی را در مکتب سقراط نخواهید دید. . . در انجیل می بینید که مسیح گفته است "شما ای مار ها و شما ای نسل افعی ها، چگونه میتوانید از عقوبت جهنم نجات یابید... شما سقراط را کاملاً مؤدب بخصوص ملایم و نرم نسبت به کسانی که گوش شنوائی از وی نداشتند ملاحظه می نمایید، از نظر من برای یک دانشمند ارزنده تر است که چنین راهی را انتخاب کند تا راه خشم و غضب را. احتمالاً همه شما نوع گفته های سقراط را به هنگام مرگ بخاطر می آورید، این گفته ها خطاب به مردمی بود که با او موافقتی نداشتند. . . اخلاق سپینوزا اخلاق سقراطی بود...»

"اخلاق سپینوزا، اخلاق سقراطی بود"؛ یعنی چه؟ یعنی این که عیسی به چیز و امری هراسناکی - آنهم ابدی - که یک انسان خوش قلب، مهربان، انسان دوست و درستکار، مانند سقراط باید به آن باور نداشته باشد؛ به چیزی که سپینوزا نیز از پذیرفتن آن ابا می ورزید، باور داشت و بر کسانی که چنین چیز یا امری را نمی پذیرفتند خشم می گرفت. فراموش نکنید که عیسی قرار گفته پیروانش نرمخوترین، مهربان ترین و بی آزار ترین پیامبران ادیان سامی بوده است.

سؤال اساسی حال این است که آیا ایده دوزخ با آن تعریف های وحشیانه اش ساخته و پرداخته ذهن موسی و عیسی و محمد بود؟

نه!

ایده چه کسی بود؟!

یکی از دلایل تکفیر سپینوزا این بود که می گفت: عالم بدن خداست و فرشته ها زاده خیالات هستند. این در حالی است که دین، به شمول اسلام اقرار به وجود فرشتگان را جزء ایمان، مانند ایمان به الله و کتب و رسول و... می داند و خدا را قدیم!

سؤال دیگر من این است که اگر عالم هستی بدن خداست، چگونه می توان بدن خدا را از خدا جدا تصور کرد؟ و اگر تصور جدا بودن عالم هستی ممکن نیست، چگونه خدا قدیم است؟

برخی از عرفای مسلمان هم عالم را انوار خدا می دانند. به این حساب نیز، چون نور از شیئی که نور از آن ساطع می شود جدا نیست، مانند نور و گرمی آفتاب که از آفتاب جدا نیستند، عالم که انوار خدا است نیز باید قدیم باشد؛ به همان اندازه که خدا قدیم است.

این تصور با آنچه در دین آمده است که روزی خدا به فکر خلقت جهان و انسان افتاد و این فکر را با فرشته ها در میان گذاشت. . . و مخالفت شیطان بر سر خلقت انسان. . . و رانده شدن شیطان و... در صورتی که عالم انوار الهی باشد از اساس فاقد اعتبار و ارزش می گردد؛ خواه این بحث تصور "همه خدا انگاری" سپینوزا باشد یا همه خدا انگاری یک عارف مسلمان، زیرا با چنین تصویری باید امین، هیتلر و موسولینی و... را نیز خدا بخوانیم؛ که چنین چیزی

کفر مطلق خواهد بود. قتل "حلاج" به پیشنهاد شریعتمداران اسلامی برای این صورت گرفت که او خود را بر اساس همین تصور همه خدای خدا می پنداشت!

سپینوزا عبادات دینی را نیز غیر ضروری می دانست، در حالیکه ادیان، از آن جمله دین اسلام بر پابندی بر آن ها سخت تأکید دارد. تأکید اسلام مبتنی بر احکام خدای دین است!

غیر ضروری خواندن عبادات دینی توسط سپینوزا، در حالیکه دین و خدای دین آن را واجب و ترک آن را گناه می داند، دلیل دیگری است بر سوا بودن خدای سپینوزا از خدای دین. اگر خدای سپینوزا و خدای دین یکی می بود، سپینوزا هم، مانند خدای دین، تأکید بر عبادت و اطاعت می کرد. تا آنجا که حربه ترسناکی مانند دوزخ و باغ راحت و خوش منظری مانند بهشت را برای تنذیر و تبشیر به کار می برد؛ به جای غیر ضروری خواندن آن!

پایان قسمت اول.

